

تأثیر بکارگیری نظریات یادگیری افلاطون در آموزش هنر در مقطع ابتدایی

علی فلاحزاده! الهه نادری

چکیده

آموزش هنر در دوره ابتدایی، نقشی کلیدی در رشد قوای شناختی، عاطفی و زیبایی‌شناختی کودکان و پرورش خلاقیت آنها ایفا می‌کند. در این خصوص، فیلسوفان بزرگی همچون افلاطون در طول تاریخ، نظریات مهمی در مورد ماهیت یادگیری و آموزش و پرورش ارائه کرده‌اند که می‌توانند نقشه راهی جهت طراحی و اجرای برنامه‌های آموزشی هنر در دوره ابتدایی باشد. این پژوهش بر آنست که به بررسی چگونگی به‌کارگیری نظریات یادگیری افلاطون، با تمرکز بر دو مفهوم کلیدی «مُثل» و «تذکر»، در ارتقا اثر بخشی آموزش هنر دوره ابتدایی بپردازد. روش تحقیق به کار رفته، توصیفی-تحلیلی است که شامل بررسی دقیق کتابخانه‌ای مفاهیم و نظریات افلاطون در آثارش و منابع مرتبط با آموزش هنر است. یافته‌ها نشان می‌دهد که افلاطون، با وجود نقدهای شدید بر هنر به دلیل ماهیت تقلیدی و فاصله آن از حقیقت، به ظرفیت عظیم هنر در شکل‌دهی به شخصیت و روح اذعان کرده است. نتایج عملی این پژوهش شامل پیشنهاداتی برای معلمان ابتدایی است: پرورش درک زیبایی متعالی و ایده‌آل‌ها، استفاده از هنر برای خودشناسی و تذکر معنوی، آموزش اخلاق و فضایل، تقویت تفکر عقلانی و انتقادی، تأکید بر هماهنگی و تناسب، انتخاب دقیق محتوای هنری، ادغام هنر با سایر دروس و تمرکز بر فرآیند خلق و تجربه حسی.

کلمات کلیدی: افلاطون، مُثل، تذکر، آموزش هنر، تعلیم و تربیت، مقطع ابتدایی

پیشینه و اهداف

جالب توجه است که فیلسوفان دوره یونان باستان نظریات قابل تاملی در باب آموزش هنر ارائه کرده اند که نه تنها در طول زمان از اهمیتشان کاسته نشده است، بلکه، کاربرد آنها در آموزش هنر و دیگر دروس در نظام آموزش و پرورش معاصرشایان توجه است. در این خصوص شارحان زیادی در سه دهه گذشته در باب فلسفه آموزش ارسطو مقالات و کتب زیادی را به رشته تحریر درآورده اند، و تنها در سالهای اخیر توجه محققان به سوی نظریات افلاطون در باب آموزش سوق داده شده است. جالب توجه است که بنا به نظر این محققان، نظرات افلاطون، بیشتر از ارسطو، همسو با آموزش در زمان معاصر است. (Kotsonis, ۲۰۲۳, p. ۷۳۹). با وجود قدمت این اندیشه‌ها، اصول مطرح شده توسط این فیلسوفان همچنان این قابلیت را دارند که راهنمای ارزشمندی برای طراحی و اجرای برنامه‌های آموزشی هنر در دوره ابتدایی باشد. در این میان، افلاطون به عنوان متفکری که او را برآستی پایه گذار زیبایی شناسی فلسفی می دانند، نظریات بسیار مهمی در زمینه هنر و زیبایی شناسی در کتبی همچون کتاب دهم جمهوری و فایدروس و رسائلی همچون مهمانی، ایون و هیپپاس ارائه کرده است. (فهیمی فر، ۱۳۸۶، ۱۷۶؛ ورکشی، ۱۳۹۵، ۱۴۰).

از لحاظ تاریخی در یونان باستان، واژه «تخنه»^۲ به معنای هنر، صنعت، مهارت و فناوری بود. آنچه امروزه هنرهای زیبا می نامیم، در آن زمان واژه مستقلی نداشت و معنای «تخنه» شامل همه کارهای عملی در نظر گرفته می شد. واژه تخنه بدین ترتیب هم به کار دست و هم هنر اطلاق می شد. هنر و امر زیبا در عهد یونان باستان و بویژه زمان افلاطون با امر خیر متناظر است و بدین ترتیب از دریچه ای اخلاقی به هنر نگریسته می شود، برخلاف زمان معاصر که امر زیبا در سنگ محک علم و شناخت سنجیده می شود. (غفاری، ۱۳۹۴، ۶۲). شایان ذکر است که افلاطون واژه «تخنه» را به دو معنی فن و دانش مورد استفاده قرار داده است. در ترجمه هایی که از متون یونانی از واژه تخنه صورت گرفته است، علاوه بر واژه هایی همچون هنر و صنعت گری، به مهارت، تخصص و علم نیز معنی ترجمه شده است. در معنای باستانی و زمان خود، این واژه به «هر پیشه وری یا توانایی که کاری را انجام می دهد و یا یک مهارت خلاقانه» است اطلاق می شده است. (Gordon, ۲۰۰۲, p. ۱۴۷). بنابراین تمایزی بین یک نجار، کشتی ساز و هنرمند در زمان افلاطون وجود نداشته است.

^۲Techné

آموزش هنر در دوره ابتدایی، نقشی اساسی در پرورش خلاقیت، توسعه توانایی‌های شناختی و تجارب چهار گانه احساسی، ادراکی، عاطفی و زیبایی شناختی کودکان ایفا می‌کند. (Lowenfeld & Brittain, ۱۹۸۷, p. ۳۷) در این راستا، ضرورت و اهمیت استفاده از رویکردهای آموزشی غنی و مبتنی بر مبانی نظری قوی این است که می‌تواند به طور چشمگیری بر اثربخشی این فرآیند بیفزاید. در طول تاریخ اندیشه، فیلسوفان بزرگی همچون افلاطون، دیدگاه‌های عمیقی را در مورد ماهیت یادگیری و تربیت ارائه کرده اند که همچنان در حوزه آموزش از اهمیت بالایی برخوردارند. بنابراین، با وجود قدمت این اندیشه‌ها، اصول مطرح شده توسط این فیلسوف همچنان می‌تواند راهنمای ارزشمندی برای طراحی و اجرای برنامه‌های آموزشی هنر در دوره ابتدایی باشد.

بنابراین، پژوهش حاضر به بررسی این سؤال اساسی می‌پردازد و هدف از این پژوهش این است که چگونه می‌توان با تلفیق و به کارگیری نظریات یادگیری افلاطون، اثربخشی آموزش هنر را در دوره ابتدایی ارتقا بخشید. این مطالعه با مرور مبانی نظری و دیدگاه‌های فلسفی و ارائه نمونه‌هایی از کاربرد عملی آن‌ها در آموزش هنر، تلاش خواهد کرد تا چارچوبی نظری و عملی برای بهبود کیفیت آموزش هنر در این دوره مهم آموزشی ارائه دهد.

روش

در این پژوهش، از روش تحلیل محتوا برای بررسی چگونگی به کارگیری نظریات یادگیری افلاطون در آموزش هنر در دوره ابتدایی استفاده شده است. تحلیل محتوا یک روش تحقیق سیستماتیک برای شناسایی، تجزیه و تحلیل الگوها در داده‌های متنی است. این روش به محققان اجازه می‌دهد تا با بررسی عینی و منظم منابع مکتوب، به درک عمیق‌تری از موضوع مورد مطالعه دست یابند. در این خصوص، ابتدا با اتکا به سوالات پژوهش، گردآوری داده‌ها با اولویت بندی منابع اولیه و دست اول همچون آثار ترجمه شده از افلاطون (به ویژه جمهوری و سایر گفتگوها که به آموزش و هنر می‌پردازند) شروع شد و سپس منابع ثانویه شامل مقالات پژوهشی، کتب، و فصول کتاب‌ها که به تحلیل و تفسیر نظریات این فیلسوف در رابطه با آموزش و هنر پرداخته اند، مورد تفحص قرار گرفت.

یافته‌ها

دیدگاه افلاطون در مورد ماهیت هنر و یادگیری هنر: میمسیس (تقلید) و فاصله از

حقیقت

افلاطون دیدگاه پیچیده‌ای در مورد ماهیت هنر و یادگیری هنر داشت که ریشه در نظریه مُثُل و نگرانی‌های او در مورد تأثیر هنر بر روح و جامعه داشت. افلاطون هنر را در درجه اول به عنوان تقلید (میمسیس) می‌دید و معتقد بود که هنر، به‌ویژه نقاشی و شعر، صرفاً تقلیدی از جهان فیزیکی است که

خود تقلیدی ناقص از جهان مُثُل (ایده‌ها) است. این سلسله مراتب واقعیت به این معناست که مُثُل واقعیت حقیقی را تشکیل می‌دهند، اشیاء فیزیکی نسخه‌هایی از این مُثُل هستند، و آثار هنری نسخه‌هایی از اشیاء فیزیکی هستند. افلاطون این سه سطح واقعیت را با مثال‌هایی مانند «تخت در طبیعت» (مُثُل)، تختی که توسط نجار ساخته شده (شیء فیزیکی)، و نقاشی یک تخت (تقلید) توضیح می‌دهد. بنابراین، افلاطون هنر را دو یا سه بار از حقیقت دور می‌داند. (Kvaran, ۲۰۰۷, p. ۲۳; Dorter, ۲۰۰۸, p. ۷۸). این نقد افلاطون از هنر به عنوان «سه بار دور از حقیقت» صرفاً به معنای فاصله از حقیقت نیست، بلکه اساساً اقتدار معرفت‌شناختی هنرمند را زیر سؤال می‌برد.

افلاطون معتقد بود که تنها هنری که بر اساس دانش^۳ شکل گرفته باشد، ارزشمند است. از نظر او، دانش کمترین نقش را در تولید هنرهای زیبا دارد. این بدین خاطر است که افلاطون دانش را در سه درجه در نظر دارد. سطح اول و دانش واقعی همان دانش ابژه در دنیای مُثُل (دنیای ایده‌ها و حقایق مطلق) است که مطلق و غیر قابل تغییر است. سطح دوم دانش مربوط به ابژه‌های درون جهان مادی است که وابسته به نیازها و امیالی است که آنها را ارضا می‌کند و بنابراین مطلق نیست. در نهایت سطح سوم دانش مربوط به تقلید از ابژه‌های مادی (سطح دوم دانش) است که وابسته به سطح دوم دانش است. در حقیقت آن چیزی که صنعت گر - هنرمند تجسمی مثلاً یک نقاش یا مجسمه ساز (آنچه که امروز هنرهای زیبا می‌نامیم) - در زمان افلاطون خلق می‌کند، اندیشه^۴ یا نظر هنرمند است دیگر در حقیقت دانش نیست، و تنها اندیشه‌ای است که توسط دانش هنرمند به خلق اثر هنری رهنمون می‌شود. در حقیقت، در نظر افلاطون هنری مفید است که بر پایه علم و شناخت به وجود آمده و قابل تغییر نباشد. و بر پایه چنین تعبیری از هنر، بسیاری از انواع هنر (بویژه نقاشی و مجسمه سازی و ..) را از سنخ دانش نمی‌داند. چرا که این هنرها نمی‌توانند تجلی گر حقیقت باشند. بر اساس نمودار فلسفی افلاطون، هنر در شکل کاربردی خود که ماحصل سود و زیان است و امکانی را فراهم می‌آورد، نسبت به هنری که بر اساس سلیقه و دلخواه هنرمند شکل می‌گیرد، دارای ارزش و اعتبار بیشتری است. بنابراین، در نظر افلاطون هنر نقاشی (هنر زیبای امروزی) که به تقلید از طبیعت می‌پردازد، از سنخ دانش نیست، چرا که نمی‌تواند حقیقت را تبیین کند. (Collingwood, ۱۹۲۵, pp. ۱۵۵-۱۵۶; ۱۶۱)

انتقادات افلاطون از هنر

افلاطون انتقادات قابل توجهی به هنر، به‌ویژه در کتاب ۱۰ جمهور، وارد کرد. این انتقادات را می‌توان در چهار دسته اصلی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، اخلاقی/روانشناختی و سیاسی طبقه‌بندی کرد:

^۳Knowledge

^۴Opinion

هستی شناختی: افلاطون بر این باور بود که هنر در حقیقت تقلیدی از سایه حقیقت است فلذا ۳ مرحله از ابژه عالم مُثُل بدور است. همانند نقاشی یک صندلی که خود صندلی ساخته نجاریست که آن نجار یا پیشه ور هم تنها یک کپی از نمونه مطلق ابژه صندلی ساخته است. (فهیمی، ۱۴۰۱، ص ۱۰)

نگرانی‌های معرفت‌شناختی: افلاطون هنر را به دلیل دوری‌اش از حقیقت مورد انتقاد قرار می‌داد. او استدلال می‌کرد که هنر از ظواهر تقلید می‌کند، نه از واقعیت حقیقی مُثُل، و این امر منجر به توهم و گمراهی می‌شود هنرمندان دانش حقیقی از آنچه به تصویر می‌کشند ندارند و صرفاً به بازنمایی‌های سطحی می‌پردازند. افلاطون ادعا می‌کرد که نقاشان تنها نشانه‌های بصری را می‌شناسند و ایده‌های خود را فقط از طریق بازنمایی بصری بیان می‌کنند، که این امر منجر به عدم صداقت در دانش می‌شود او معتقد بود که نقاش «همه چیز را در سطحی‌ترین حالت تولید می‌کند» (Dorter, ۲۰۰۸, p. ۷۹).

خطرات اخلاقی و روانشناختی: افلاطون نگران بود که هنر به بخش‌های غیرعقلانی و عاطفی روح متوسل شود و کنترل عقل را تضعیف می‌کند او معتقد بود که هنر می‌تواند احساسات را دستکاری کرده، تقلید از رفتار بد را تشویق کند و درک فضیلت را تحریف نماید. او استدلال می‌کرد که هنر «احساسات را تغذیه و آبیاری می‌کند به جای اینکه آن‌ها را خشک کند؛ به آن‌ها اجازه می‌دهد حکومت کنند، در حالی که اگر بشریت بخواهد در شادی و فضیلت رشد کند، باید کنترل شوند.» (Dorter, ۲۰۰۸, p. 85; Webster, 1952, p. 9)

تهدیدات سیاسی: از منظر سیاسی، افلاطون هنر را خطرناک می‌دانست، زیرا می‌توانست شخصیت مطلوب شهروندان را تضعیف کرده و نظم دولت را به خطر اندازد. او نگران بود که هنر با تحریک احساسات، می‌تواند بر عقل غلبه کرده و به جای هدایت افراد به سوی حقیقت و فضیلت، آن‌ها را از آن منحرف کند به همین دلیل، افلاطون از سانسور شدید ادبیات و هنر دفاع می‌کرد و حتی پیشنهاد تبعید برخی هنرمندان را از دولت ایده‌آل خود مطرح می‌کرد. (Dorter, ۲۰۰۸, p. ۸۶)

رویکرد مثبت افلاطون به هنر موسیقی و شعر و نقش آن در آموزش

با وجود انتقادات شدید افلاطون از هنر تقلیدی، او نقش مهمی برای هنر، به‌ویژه موسیقی و شعر (ادبیات)، در آموزش اولیه قائل بود. او معتقد بود که آموزش در سال‌های اولیه کودکی، زمانی که کودکان انعطاف‌پذیر و قالب‌پذیر هستند، باید با دقت بر شکل‌گیری شخصیت تمرکز داشته باشد. به زعم افلاطون همانطور که ورزش ژیمناستیک باعث ایجاد هماهنگی و رشد قوای جسمانی و تعادل در جسم یک کودک می‌شود، موسیقی نیز شکل دهنده و فضیلت بخش روح است. و زمانیکه موسیقی و ورزش (بویژه ژیمناستیک) با هم در تعالی فرد بکار بروند، فرد را به هماهنگی و نظم درونی که برای یک زندگی کامل بدان نیاز دارد، می‌رساند. جالب توجه است که اولین شکل‌گیری روح آدمی در نظر

افلاطون به آموزش مرتبط است. آموزش در نظر افلاطون ایجاد عادات نیک و پسندیده در کودک است. موسیقی در این خصوص با ویژگی هایی همچون داشتن ریتم و میزان بندی و وابستگی جدایی ناپذیرش از زمان، بهترین ابزار برای ایجاد نظم و هارمونی در روح است. موسیقی خوب به کودک کمک می کند که با لذت و درد و رنج های زندگی به شکلی صحیح روبرو شود و در بزرگسالی نیز با چالشهای زندگی بهتر روبرو شود. (Mary, ۱۹۷۸, pp. ۲۶۱-۲)

البته افلاطون این شرط را نیز می گذارد که داستانها و موسیقی باید به شدت سانسور شوند تا اطمینان حاصل شود که کودکان تنها در معرض نمونه های خوب و فضیلت مندانه موسیقی یا شعر قرار بگیرند. افلاطون بر این باور بود که تقلیدهایی که از جوانی به طور مداوم تمرین می شوند، به عادت و طبیعت تبدیل می شوند. بنابراین، ریتم و هارمونی مستقیماً بر روح تأثیر می گذارند و اگر کودکان با داستانهای خوبی احاطه شوند، عشق به خوبی و عدالت و نفرت از بی عدالتی را خواهند آموخت.

در حقیقت، هدف از آموزش اولیه از طریق هنر در زمان افلاطون، شکل دادن به روح و شخصیت کودکان بود تا آنها خوبی و عدالت را دوست داشته باشند و از بی عدالتی متنفر شوند. افلاطون تأکید می کرد که گفتار خوب، هماهنگی خوب، ظرافت خوب و ریتم خوب با خلق و خوی خوب همراه است. او معتقد بود که هنر می تواند به پرورش عشق به چیزهای زیبا و نفرت از چیزهای زشت کمک کند، که این امر به آنها کمک می کند تا گفتار منطقی را درک کرده و از زندگی معتدل لذت ببرند. به زعم افلاطون، تمایزی بین خوبی و زیبایی و هنر وجود ندارد و هنر و زیبایی باید منشا خیر و نیکی و عدالت جویی باشد. (Hall, ۱۹۹۰, ۸; ۱۲) در حقیقت، افلاطون معتقد بود که زیبایی اصیل تنها در عالم مَثَل که عالم معقولات است و نه محسوسات، وجود دارد. و بنابراین بین زیبایی در عالم محسوسات (زیبایی نازل شده) و زیبایی در عالم معقولات تمایز قایل بود. (نیک مراد، ۱۴۰۲، ۱۰).

چگونه می توان اصول آموزشی افلاطون را در آموزش هنر به کودکان به کار برد؟

برای به کار بردن اصول آموزشی افلاطون در آموزش هنر به کودکان می توانیم به نکات زیر توجه کنیم:

۱. **تمرکز بر حقیقت و دانش به جای تقلید صرف:** افلاطون در کتاب جمهوری، هنر را به عنوان تقلید یاد می کند و معتقد است که نقاشی و شعر، بیان حقیقت نیستند، بلکه شبیه سازی و تقلید هستند. او برای تمام پدیده ها و آثار صنعتی و هنری سه وجه قائل است: صورت معقول (که خداوند آن را آشکار کرده)، پایداری (که توسط صنعتگران انجام می شود) و نگاره ها (که توسط هنرمندان پدید می آیند). (رهنما و شریف زاده، ۱۳۹۴، ۶). در آموزش هنر به کودکان، می توانیم به جای صرفاً تقلید از واقعیت یا کپی کردن، بر کشف «حقیقت» و «ایده» های پشت اشیاء (صورت معقول) تمرکز کنیم. به عنوان مثال، به جای اینکه از کودکان بخواهیم دقیقاً یک سیب را نقاشی کنند، می توانیم آنها را تشویق کنیم تا «سیب بودن» یا جوهره یک سیب را درک و بیان کنند. این مهم می تواند از طریق بحث درباره ویژگی های اساسی، کاربردها، یا احساساتی که یک سیب برمی انگیزد، صورت گیرد.

۲. **تأکید بر ارزش و اعتبار هنر کاربردی و مفید:** افلاطون معتقد بود هنری ارزشمند است که بر اساس دانش شکل بگیرد و کارایی داشته باشد. او هنری را می‌پذیرد که بر پایه علم و شناخت به وجود آمده و قابل تغییر نیست. او هنرهای تقلیدی را مردود می‌دانست، زیرا مفید نیستند و از حقیقت به دورند. (همان، ۷-۸). در آموزش هنر به کودکان، می‌توانیم بر پروژه‌های هنری تمرکز کنیم که جنبه کاربردی دارند. مثلاً، ساخت اشیاء دست‌ساز که استفاده‌ای در زندگی روزمره دارند (مانند ظروف سفالی، اسباب‌بازی‌های چوبی ساده، یا طراحی کارت‌های تبریک) می‌تواند ارزشمندتر از صرفاً نقاشی کشیدن باشد. این رویکرد به کودکان کمک می‌کند تا درک کنند که هنر می‌تواند ابزاری برای خلق چیزهای مفید باشد و تنها برای لذت یا سرگرمی نیست.

۳. **پرورش ذهن و خرد از طریق هنر:** افلاطون معتقد بود که فعالیت عقلی و معرفتی، عالی‌ترین کنش در درون آدمی است. او هنری را برای جامعه مجاز می‌داند که از نظر فنی و خردمندی قابل توجیه باشد و احساسات آدمیان و هیجان آنها را تحریک نکند و عقلشان را زایل ننماید. می‌توانیم فعالیت‌های هنری را طراحی کنیم که تفکر منطقی و حل مسئله، همانگونه که جان دیویی در قرن بیستم در نظریه پراگماتیستی اش (اصالت فایده و عمل) در آموزش به آن می‌پردازد، را در کودکان تقویت کند. مثلاً، طراحی یک سازه با مواد محدود، یا حل یک مسئله بصری با استفاده از اشکال و رنگ‌ها. این رویکرد به کودکان کمک می‌کند تا از هنر به عنوان ابزاری برای تقویت توانایی‌های ذهنی و نه صرفاً بیان احساسات گذرا، استفاده کنند.

۴. **هدایت از «پندار» به «دانش» (بر اساس تمثیل خط):** افلاطون در تمثیل خط، چهار مرتبه شناخت را بیان می‌کند که از پندار (حدسیات و حکایات) آغاز شده و به معرفت حقیقی (شناسایی از طریق تعقل) می‌رسد. به زعم افلاطون هنری که در مدینه فاضله اش مجاز است محصول دانش است و اثر هنری نباید بر پایه مفروضات ثابت نشده خلق شده باشد. در آموزش هنر، می‌توانیم کودکان را از مراحل اولیه «حدسیات» و «پندار» به سمت درک عمیق‌تر و «دانش» هدایت کنیم. به عنوان مثال، در ابتدا ممکن است کودک به صورت شهودی رنگ‌ها را انتخاب کند (پندار). سپس می‌توانیم به او اصول ترکیب رنگ‌ها را آموزش دهیم (باور). در مراحل بعدی، او می‌تواند دلایل علمی و تئوری پشت این اصول را درک کند (فهم و دانش). این فرآیند به کودکان کمک می‌کند تا از یک رویکرد سطحی به هنر، به سمت یک درک عمیق‌تر و مبتنی بر اصول حرکت کنند.

۵. **ارتباط هنر با «خیر مطلق» و کاربری اخلاقی:** افلاطون زیبایی مطلق را با خیر مطلق یکی می‌داند و آن را شریف‌ترین موضوع علم می‌شمارد. او دو ملاک برای نقد هنر دارد: نسبت هنر با حقیقت و نسبت هنر با اخلاق. از نظر او، اثر هنری باید به «خیری» برسد. (رهنما و شریف‌زاده، ۱۳۹۴، ۷). در آموزش هنر، می‌توانیم بر نقش هنر در پرورش فضایل اخلاقی، همانطور که زیبایی‌شناسان و نظریه پردازانی همچون هری برودی و جان پرکینز در قرن بیستم بر آن تأکید داشته‌اند، و رسیدن به «خیر»

تمرکز کنیم. این می‌تواند شامل خلق آثاری باشد که مفاهیم اخلاقی را بیان می‌کنند، یا استفاده از هنر برای حل مشکلات اجتماعی (هرچند در مقیاس کوچک و مناسب سن کودک). به عنوان مثال، طراحی پوسترهایی برای ترویج مهربانی، یا ساخت مجسمه‌هایی که مفهوم همکاری با کار گروهی را نشان می‌دهند. این رویکرد به کودکان می‌آموزد که هنر تنها برای زیبایی نیست، بلکه می‌تواند ابزاری برای ساختن دنیایی بهتر و پرورش ارزش‌های اخلاقی باشد.

مفهوم متافیزیکی «مُثل» افلاطون و آموزش هنر

پروژه فلسفی افلاطون، که در پی حقیقت، دانش، و دولت آرمانی است، بر پایه نظریه مُثل بنا شده است. این نظریه به عنوان شالوده متافیزیکی و معرفت‌شناختی او عمل می‌کند و درک او از واقعیت، دانش، اخلاق، و سیاست را هدایت می‌کند. در این چارچوب، رابطه پیچیده و اغلب مورد بحث بین مُثل افلاطونی، ماهیت هنر، و نقش آن در آموزش، به ویژه آن‌گونه که در کتاب جمهوری بیان شده است، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

نظریه مُثل افلاطون که به آن نظریه ایده‌ها نیز گفته می‌شود، بیان می‌کند که واقعیت نهایی شامل موجودیت‌های انتزاعی، ابدی، تغییرناپذیر و بی‌زمان به نام مُثل یا ایده‌ها است که جوهر واقعی اشیاء را نشان می‌دهند. نزد افلاطون ایده‌ها مثالهایی ازلی بوده که همه اشیاء و پدیده‌های جهان رونوشتی از آنهاست. بنابراین مثال‌ها اصل و اساس هستند و همه آنچه که در این جهان می‌بینیم از روی الگوی این مثال‌ها ساخته شده‌اند و از این رو مُثل اشیاء و پدیده‌ها هستند. (بصیری تویسرکانی، ۱۳۸۴، ۳۶). این مُثل‌ها، واقعیت نهایی اشیاء هستند، بخودی خود وجود داشته و برخلاف پدیده‌های جهان واقعی که سایه‌وار و غیرقابل اعتمادند، تغییرناپذیر و بی‌زمان باقی می‌مانند. در حقیقت مُثل برای افلاطون هم ارزش زیبایی مطلق است. (Demir, ۲۰۱۷, p. ۳۹)

افلاطون دو سطح متمایز از واقعیت را تشریح می‌کند: جهان مرئی و جهان معقول؛ جهان مرئی، جهان دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند. در این جهان، اشیاء ناقص و در معرض تغییر هستند و این جهان تنها یک نسخه کپی سایه‌وار از حقیقت ناب و مطلق است. (Gould, ۱۹۶۹, pp. ۲۰-۲۱). در جهان مرئی، یک فرد یا نقاشی زیبا می‌تواند پیر شود و زیبایی خود را از دست بدهد در مقابل، جهان معقول، جهان مُثل است که فراتر از جهان مرئی قرار دارد و به آن هستی می‌بخشد. این جهان خارج از زمان و مکان وجود دارد و مُثل‌های درون آن — مانند زیبایی، عدالت، شجاعت و اعتدال — نامرئی، ابدی و تغییرناپذیر هستند و از نقص‌های جهان مرئی مصون می‌مانند. اشیاء فیزیکی در جهان مرئی صرفاً سایه‌ها یا بازتاب‌های ناقص این مُثل‌های ایده‌آل هستند. به عنوان مثال، توانایی

^۱Ideas

ما در تشخیص زیبایی در جهان مرئی، از درک کلی ما از مُثل انتزاعی زیبایی ناشی می‌شود که اشیاء زیبا در آن مشارکت دارند.

برای روشن شدن این تمایز، افلاطون از مفاهیم تمثیلی متعددی در جمهوری استفاده می‌کند:

تمثیل غار: در این تمثیل، افلاطون افرادی را که در نظریه مُثل آموزش ندیده‌اند، به زندانیانی تشبیه می‌کند که در غاری به زنجیر کشیده شده‌اند و تنها می‌توانند سایه‌هایی را بر دیوار غار ببینند که توسط عروسک‌گردانان پشت سرشان ایجاد می‌شود. این زندانیان سایه‌ها را واقعیت می‌پندارند. رهایی از غار و دیدن اشیاء واقعی (عروسک‌ها) و سپس نور خورشید، نشان‌دهنده سفر از توهم حسی به درک عقلانی مُثل‌ها (Pelaez, ۱۹۹۷, p. ۱۲۶۹) است.

خط منقسم: این مدل معرفت‌شناختی، هستی را به دو قلمرو مرئی و معقول تقسیم می‌کند که هر یک به دو بخش فرعی تقسیم می‌شوند. قلمرو مرئی خود بر دو بخش است: ۱- **تصور** پایین‌ترین سطح شناخت، که با سایه‌ها، بازتاب‌ها و تصاویر سروکار دارد. در این سطح شخص تنها آن چیزی را که در تصورش از اشیاء یا مفاهیم دنیای مرئی که در آن زندگی می‌کند را در می‌یابد. ۲- **باور** در این سطح فرد درک مستقیمی از اشیاء فیزیکی مبتنی بر تجربه حسی و استفاده از حواس پنجگانه خود دارد. قلمرو معقول نیز خود مشتمل بر دو سطح یا بخش است: ۱- **فهم** تفکر انتزاعی و استنتاج منطقی، مانند ریاضیات، که از اشیاء مرئی به عنوان نقطه شروع استفاده می‌کند. ۲- **تعقل** بالاترین سطح دانش، درک مستقیم مُثل‌ها و حقایق نهایی از طریق عقل محض و تفکر دیالکتیکی. (Gould, 1969, pp. 30-32)

از دیدگاه افلاطون، هنر در پایین‌ترین سطوح شناخت، یعنی عمدتاً تصور و باور، عمل می‌کند و از این روال دانش حقیقی (تعقل) بسیار دور است این سلسله مراتب معرفت‌شناختی، مبنای اصلی نقد افلاطون بر هنر است. از آنجا که هنر عمدتاً با ظواهر و تجربه حسی سروکار دارد، نمی‌تواند به دانش واقعی مُثل‌ها منجر شود، زیرا مُثل‌ها تنها با عقل درک می‌شوند. این فاصله هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی از حقیقت، دلیل اصلی نقد او بر هنر است.

تأثیرات مفهوم کلیدی مُثل بر آموزش هنر

در حالی که افلاطون به دلیل تأکید بر مُثل، دیدگاه انتقادی نسبت به هنر داشت، اما مفهوم مُثل او تأثیر عمیقی بر درک و آموزش هنر گذاشته است. این مفهوم منجر به تأکید بر جستجوی زیبایی متعالی، استفاده از هنر برای اهداف اخلاقی و اهمیت عقل در درک و ارزیابی هنر شده است. در آموزش هنر معاصر، مریبان اغلب تلاش می‌کنند تا با تلفیق دیدگاه‌های افلاطون با سایر نظریات، رویکردی

^۱Eikasia

^۲Pistis

^۳Dianoia

^۴Noesis

متعادل تر را در پیش گیرند که هم به جنبه‌های زیبایی‌شناختی و هم به جنبه‌های شناختی و عاطفی هنر توجه داشته باشد.

مفهوم کلیدی مَثَل افلاطون از چند جنبه می‌تواند بر آموزش هنر موثر باشد. ۱- **تأکید بر زیبایی متعالی:** آموزش هنر با تأثیر از افلاطون، اغلب بر پرورش حس زیبایی و درک فرم‌های کامل و ایده‌آل تأکید دارد. هدف این است که دانش‌آموزان به جای تمرکز بر ظاهر سطحی اشیاء، به دنبال درک زیبایی حقیقی و جاودانه باشند. بدین شکل که بجای اینکه ظاهر یک میز یا صندلی یا لیوان را طراحی یا نقاشی کنند، زیبایی عام و جوهره میز بودن یا لیوان بودن را به تصویر بکشند. ۲- **استفاده از هنر برای اهداف اخلاقی:** از آنجا که افلاطون معتقد بود هنر می‌تواند تأثیر عمیقی بر شخصیت افراد داشته باشد، آموزش هنر می‌تواند برای انتقال ارزش‌های اخلاقی و تقویت فضایل مورد استفاده قرار گیرد. به عنوان مثال، هنر می‌تواند برای به تصویر کشیدن زیبایی و اهمیت عدالت، شجاعت و اعتدال به کار رود. ۳- **تأکید بر نقش عقل:** در آموزش هنر با رویکرد افلاطونی، تأکید می‌شود که دانش‌آموزان باید از عقل (آنچه نظریه پردازان معاصر آموزش هنر همچون لیوت آیزنر هم بر آن تأکید دارند) خود برای درک و ارزیابی هنر استفاده کنند. آنها باید یاد بگیرند که به جای تسلیم شدن در برابر احساسات، به طور منطقی در مورد آثار هنری فکر کنند و آنها را تحلیل کنند.

مفهوم «تذکر» افلاطون و تأثیر آن در درک و آموزش هنر

مفهوم «تذکر» افلاطون، که در کتاب‌هایی مانند *فایدروس* و *منون* به تفصیل به آن پرداخته شده است، تأثیر عمیقی بر درک و آموزش هنر دارد. این نظریه بیان می‌کند که آموختن چیزی جز یادآوری نیست و ریشه در دیدگاه افلاطون درباره ماهیت نفس و رابطه آن با عالم مُثُل دارد. (زمانی، ۱۳۸۸، ص. ۹۲). مفهوم تذکر افلاطون به گوهر الهی نفس اشاره دارد. به زعم افلاطون، تنها حقیقتِ نفس به مثابه گوهری الهی، ازلی و ابدی است و نظریه تذکر افلاطون هم در باب این دانش حقیقی که به شکلی فطری در نهاد آدمی وجود دارد، تبیین می‌شود. در حقیقت، علوم و معارف تجربی قابل تحصیل و اکتسابی هستند و بنیانی فطری ندارند. (همان، ص ۹۲-۹۳)

از دیدگاه افلاطون، تذکر به معنای یادآوری مُثُل الهی و حقایق برین از طریق دیدن اشیاء محسوس است. به بیان دیگر، نفس ما فطرتاً با ایده‌ها یا مُثُل‌های خیر، عدالت و زیبایی قرابت و آشنایی دارد و در این عالم محسوس با مشاهده اشیاء خوب یا زیبا، یاد «زیبایی اعلی» و «خیر برین» در او دوباره ایجاد می‌شود (همان، ص ۹۳). به عقیده افلاطون علم تذکر و یادآوری است و نه یادگیری. در حقیقت هر آن چیزی که در این جهان می‌آموزیم، یادآوری آن چیزهاییست که پیشتر بدانها واقف بودیم. این بدین خاطر است که روح قبل از اینکه به کالبد ما دمیده شود، در عالم معقولات همه حقایق بر او آشکار شده است، ولی پس از تعلق روح به بدن، همه آنها فراموش شده است. (فهیمی فر، ۱۳۸۶، ۱۷۷). نهایتاً افلاطون بر این باور است که زیبایی والاترین جایگاه را بین همه حقایق الهی داراست. این

امر بدین خاطر است که تجلی زیبایی در عالم محسوس شفاف تر و ملموس تر است و یادآوری «زیبایی راستین» محملی است برای یادآوری حقایق دیگر. (زمانی، ۱۳۸۸، ص ۹۶)

بطور کلی والایی هنر در پرتو مفهوم کلیدی تذکر افلاطون از چهار جنبه قابل تامل است. ۱- مبدأ الهام در هنر مافوق بشری است. هنر، همچون وحی، باید از منبعی فوق بشری سرچشمه بگیرد و نه صرفاً از تخیل و نبوغ بشری. این مبدأ الهام، تضمین‌کننده ارزش معنوی هنر است. در حقیقت زیبایی به مثابه پرتوی از جمال الهی عالم ملکوت را برای انسان یادآوری کرده و گوهر عینی و ملکوتی انسان را به او شناسانده و نمایان می‌کند. چرا که هیچ چیز در این دنیا وجود مستقل از خود ندارد و اصل هر چیزی در این عالم محسوس مظهر اسماء و صفات حق تعالی هستند. ثانیاً، بدین خاطر که هنر منبعث از یک مرجعیت فوق بشری و متافیزیکی ورای تخیل و نبوغ بشری یا زمینی است، هنر خوب و معنوی حائز زبانی رمزی و نمادین و دارای معانی مسستر و منتظر کشف است. بدین سان اساساً زبان هنر یک زبان رمزی و نمادین است و بدین جهت است که می‌تواند از حقایق عالم مَثَل و الهی پرده بردارد. در واقع، معیار یک هنر معنوی این است که سرچشمه الهامش مافوق بشری و دارای زبانی رمزی و نمادین باشد. این زبان نمادین، برخلاف علائم قراردادی، بر طبق قانونی، مَثَل (ایده) خود را ظاهر می‌سازد. شایان ذکر است که رعایت قواعد خاص و زبان رمزی، مانعی در پذیرش یا بکارگیری الهام فردی یا استفاده از ذوق و قریحه نیست، بلکه آن را هدایت می‌کند (زمانی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰). ثالثاً، نبوغ و تخیلی که در هنر معنوی و والاست، فرد گرا نبوده و بر نوآوری صرف تأکید ندارد. نبوغی که باعث شود انسان از ذات الهی و فطرت ملکوتی خویش دور شود، ناپسند است. هنر نباید صرفاً بر فردگرایی و نو بودن تأکید کند، زیرا این امر می‌تواند به انحطاط و نسبی‌گرایی در هنر و معیارهای زیبایی‌شناسی منجر شود (همان، ص ۱۰۱-۱۰۲). رابعاً، هنر در وحدت کمال بین ابژه و سوژه است که می‌تواند به هدف اصلی خود برسد. هنر تنها زمانی می‌تواند رسالت حقیقی خود را انجام دهد که به تذکر بینجامد و به ارتقای معنوی و تکامل روحانی منجر گردد. این امر مشروط به کمال ابژه (اثر هنری) از نظر محتوا، شکل و فنون هنری، و همچنین کمال سوژه (ناظر) است که باید در طریق سیر و سلوک قرار گرفته باشد تا بتواند شیء هنری را نردبانی برای رسیدن به خداوند قرار دهد.

بحث و نتیجه گیری

هنر ابزاری برای تعالی و تذکر

اگرچه افلاطون نقدهای جدی بر هنر وارد ساخته است، ولی موضع وی نسبت به هنر صرفاً منفی نبود. انتقادات او بیشتر متوجه سوءاستفاده از هنر در زمان خود بود، نه رد مطلق آن. او به طور ضمنی به قدرت و پتانسیل عمیق هنر و نقش مثبت آن در آموزش و هماهنگی روح ادعان داشت. از دو ساحت هنر می‌تواند ابزاری بی بدیل جهت پرورش انسان موثر باشد. ۱- هنر در آموزش اولیه انسان و پرورش نظم روح او موثر است. افلاطون در بخش‌های اولیه جمهوری، ارزش مثبت هنرها را به رسمیت شناخت

و آن‌ها را به ابزاری اساسی در آموزش تبدیل کرد. موسیقی و ژیمناستیک، با وجود سانسور شدید، برای پرورش روحی منظم که در آن عقل بر احساسات حکومت کند، به کار گرفته می‌شدند. این نشان‌دهنده تأثیر قدرتمند هنر بر احساسات و شخصیت بود. آموزش موسیقی کلاسیک، با تأکید بر تعادل میان عناصر فکری و مشارکتی، به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا با الگوها آشنا شوند و به هماهنگی درونی دست یابند ۲- نظریه تذکر^۱ افلاطون، که در آثاری چون *فایدروس* و *منون* بسط یافته، بیان می‌کند که آموختن چیزی جز یادآوری نیست. عالم محسوس، تجلی و ظهور عالم برتر (عالم مُثُل) است و همچون آینه‌ای عالم معقول را به ما می‌نمایاند. بنابراین، هنر می‌تواند با تجلی «زیبایی راستین» و «خیر برین» در اشیاء محسوس، یاد حقایق الهی را در درون ما زنده کند و به خودشناسی و تعالی معنوی منجر شود. «اسطوره ار» در پایان کتاب *دهم جمهوری*، نمونه‌ای از شعر مجاز و آموزنده است که بدون تسلیم شدن در برابر خطراتی که افلاطون از آن‌ها انتقاد می‌کرد، وظیفه آموزشی خود را انجام می‌دهد. این اسطوره از موضوعات نامرئی تقلید می‌کند، راهنمایی اخلاقی واضحی ارائه می‌دهد، و به تفکر متوسل می‌شود و نه به حس‌گرایی، و عقلانیت را تغذیه می‌کند. این نشان می‌دهد که هنر، اگر به درستی هدایت شود و به جای تقلید صرف از ظواهر به انتقال حقایق فلسفی و تقویت عقل بپردازد، می‌تواند ابزاری ارزشمند در آموزش باشد.

در نهایت، نظریات افلاطون در آموزش هنر، با وجود انتقادات شدید، به طور کامل هنر را رد نمی‌کند، بلکه بر کارکرد صحیح آن تأکید دارد. او هنر را ابزاری قدرتمند برای شکل‌دهی به شخصیت و روح می‌داند که اگر از ماهیت تقلیدی فریبده خود رها شود و به جای آن برای انتقال حقایق فلسفی، هدایت رفتار اخلاقی، و تقویت عقل به کار رود، می‌تواند به ابزاری ارزشمند برای «تذکر» و صعود روح به عالم مُثُل تبدیل شود. این دیدگاه، هنر را نه صرفاً یک فعالیت سرگرم‌کننده، بلکه ابزاری برای بیدار کردن روح به حقایق برین و هدایت آن به سوی خودشناسی و کمال معنوی می‌داند. تأثیر ماندگار افلاطون بر زیبایی‌شناسی غرب، فلسفه هنر و نظریه آموزش، ما را وادار می‌کند تا هنری را که مصرف و خلق می‌کنیم، و تأثیر آن بر درک ما از واقعیت و خودمان را، به طور انتقادی بررسی کنیم؛ پرسش‌هایی که همچنان در بحث‌های معاصر درباره رسانه، فرهنگ و حتی اشکال مدرن تکنولوژی مانند هنر و هوش مصنوعی طنین‌انداز می‌شوند.

ارائه پیشنهادات

بر اساس نظریات افلاطون، به‌ویژه آن‌گونه که در کتاب *جمهوری* و سایر آثار او مطرح شده است، آموزش هنر در دوره ابتدایی می‌تواند فراتر از صرفاً کسب مهارت‌های فنی باشد و به ابزاری برای پرورش جامع شخصیت و هدایت روح به سوی حقیقت تبدیل شود. با در نظر گرفتن دیدگاه‌های افلاطون

^۱Anamnesis

درباره مُثُل، تذکر، و نقش هنر در تربیت اخلاقی، پیشنهادهای عملی زیر برای معلمان ابتدایی ارائه می‌شود.

۱. پرورش درک زیبایی متعالی و ایده‌آل‌ها

توضیح: افلاطون معتقد بود که زیبایی حقیقی در عالم مُثُل وجود دارد و اشیاء محسوس تنها بازتاب‌های ناقصی از آن هستند شایان ذکر است که افلاطون منکر زیبایی هنر نبود، ولی چون این زیبایی با امر حسی گره خورده است، این زیبایی سطحی بسیار نازل تر از زیبایی که در عالم مُثُل به عنوان خیر مطلق است را داراست. آموزش هنر باید دانش‌آموزان را به سوی درک این زیبایی‌های کامل و جاودانه سوق دهد، نه اینکه صرفاً بر ظاهر سطحی اشیاء تمرکز کند.

مثال عملی: از دانش‌آموزان بخواهید به جای کپی‌برداری دقیق از یک شیء، «ایده‌آل» آن شیء را تصور و خلق کنند. مثلاً، به جای نقاشی یک گل خاص، از آن‌ها بخواهید «زیباترین گل ممکن» را نقاشی کنند و درباره ویژگی‌هایی که آن را «زیبا» می‌سازد، بحث کنند. می‌توان از مجسمه‌های کلاسیک یونانی به عنوان نمونه‌هایی از تلاش برای بازتاب فرم کامل انسانیت و تناسبات ایده‌آل استفاده کرد.

۲. هنر به مثابه نردبانی برای خودشناسی و تذکر

توضیح: نظریه تذکر افلاطون بیان می‌کند که دانش حقیقی، یادآوری حقایقی است که روح پیش از تولد در عالم مُثُل مشاهده کرده است. هنر می‌تواند با تجلی زیبایی‌های راستین، یاد این حقایق الهی را در درون انسان زنده کند و به خودشناسی و تعالی معنوی منجر شود. (زمانی، ۱۳۹۴، ص ۷)

مثال عملی: فعالیت‌های هنری را طراحی کنید که دانش‌آموزان را به تأمل در احساسات، خاطرات، یا مفاهیم انتزاعی تشویق کند. مثلاً، از آن‌ها بخواهید احساسات خود را با رنگ‌ها یا اشکال بیان کنند، یا تجربه‌ای عمیق را از طریق یک اثر هنری به تصویر بکشند. بحث‌هایی را آغاز کنید که در آن دانش‌آموزان درباره آنچه از طریق هنر خود کشف یا به یاد می‌آورند صحبت کنند.

۳. پرورش اخلاق و فضایل از طریق هنر

توضیح: افلاطون به قدرت عظیم هنر در شکل‌دهی شخصیت و انتقال ارزش‌های اخلاقی اعتقاد داشت. هنر می‌تواند ابزاری برای آموزش فضایل و پرورش روحی منظم باشد که در آن عقل بر احساسات حکومت کند.

مثال عملی: پروژه‌های هنری را حول محور مفاهیم اخلاقی مانند عدالت، شجاعت، مهربانی، یا همکاری طراحی کنید. مثلاً، دانش‌آموزان می‌توانند صحنه‌هایی را نقاشی کنند یا نقش‌هایی رو در قالب نمایش و تئاتر بازی کنند که در آن شخصیت‌ها فضایل اخلاقی را به نمایش می‌گذارند، یا مجسمه‌هایی بسازند

که نمادی از یک ارزش خاص باشند. یا از آنها بخواهیم که درباره پیام‌های اخلاقی موجود در آثار هنری مختلف بحث کنند.

۴. تقویت تفکر عقلانی و انتقادی

توضیح: افلاطون بر اهمیت استفاده از عقل برای درک و ارزیابی هنر تأکید داشت و هنر را به ریاضیات و فلسفه فرودست می‌دانست، زیرا آن‌ها به دانش حقیقی نزدیک‌ترند. روش افلاطونی می‌تواند در آموزش هنر به کار رود تا دانش‌آموزان را به تفکر عمیق‌تر و پرسشگری درباره آثار هنری ترغیب کند.

مثال عملی: در کلاس‌های نقد هنری، به جای ارائه پاسخ‌های مستقیم، از روش پرسش و پاسخ یا دیالوگ افلاطونی استفاده کنید. مثلاً، به جای پرسیدن «آیا این نقاشی زیباست؟» بپرسید «چه عناصری در این نقاشی باعث می‌شود شما احساس خاصی داشته باشید؟» یا «این هنرمند چه پیامی را قصد داشته منتقل کند و چگونه؟» این پرسش‌ها دانش‌آموزان را وادار می‌کند تا به طور فعالانه با اثر درگیر شوند و به بینش‌های عمیق‌تری دست یابند.

۵. تأکید بر هماهنگی، ریتم و تناسب

توضیح: افلاطون معتقد بود که موسیقی و هنر می‌توانند روح را به هماهنگی برسانند و به سوی خیر هدایت کنند. این اصول بازتاب‌دهنده نظم و تناسب عالم مَثُل هستند.

مثال عملی: در آموزش نقاشی و طراحی، بر اصول ترکیب‌بندی، تناسبات طلایی، و تعادل تأکید کنید. در فعالیت‌های مرتبط با موسیقی، به دانش‌آموزان کمک کنید تا ریتم‌ها و هارمونی‌ها را درک کنند و دریابند که چگونه این عناصر حس نظم و زیبایی را ایجاد می‌کنند. می‌توان این مفاهیم را به الگوهای ریاضیاتی در طبیعت نیز مرتبط ساخت.

۶. انتخاب محتوای هنری با دقت و هدایت

توضیح: افلاطون به دلیل قدرت هنر در تحریک احساسات و فاصله آن از حقیقت، سانسور شدید هنرها را پیشنهاد می‌کرد. این به معنای انتخاب دقیق محتوای هنری برای کودکان است تا از تأثیرات منفی اش جلوگیری شود و تنها خوبی را ارائه دهد.

مثال عملی: آثاری را برای نمایش و تحلیل انتخاب کنید که پیام‌های مثبت، فضایل اخلاقی، یا زیبایی‌های ایده‌آل را به تصویر می‌کشند. از داستان‌ها و اسطوره‌هایی استفاده کنید که مانند «اسطوره ار» افلاطون، راهنمایی اخلاقی واضحی ارائه می‌دهند و عقلانیت را تغذیه می‌کنند.

۷. ادغام هنر با سایر دروس

توضیح: افلاطون به یکپارچگی دانش اعتقاد داشت و آموزش هنر را بخشی از یک برنامه درسی جامع می‌دید که شامل ریاضیات و فلسفه نیز می‌شد. این دیدگاه البته توسط نظریه پردازان معاصر همچون لیوت آیزنر نیز که بر استفاده ابزاری از هنر تاکید داشته اند، مورد توجه قرار گرفته است.

مثال عملی: هنر را با درس‌های علوم، ریاضیات، ادبیات و تاریخ پیوند دهید. مثلاً، از دانش‌آموزان بخواهید مفاهیم علمی یا ریاضی را از طریق نقاشی یا مجسمه‌سازی تجسم کنند، یا رویدادهای تاریخی و شخصیت‌های ادبی و علمی را از طریق هنرهای تجسمی یا نمایشی بازآفرینی کنند. این کار به آن‌ها کمک می‌کند تا ارتباط میان رشته‌های مختلف را درک کنند.

۸. تمرکز بر فرآیند خلق و تجربه حسی

توضیح: با وجود انتقاد افلاطون از تقلید صرف، او به تجربه حسی به عنوان نقطه‌ای برای یادآوری اذعان داشت. تمرکز بر فرآیند خلق اثر هنری، آزمایش با مواد و یادگیری از اشتباهات، می‌تواند به درک عمیق‌تری از مفاهیم هنری منجر شود.

مثال عملی: دانش‌آموزان را تشویق کنید تا با مواد و ابزارهای متنوعی کار کنند و در حین خلق اثر، احساسات و ایده‌های خود را بیان کنند. به آن‌ها آزادی عمل دهید تا آزمایش کنند و از اشتباهات خود بیاموزند. معلمان می‌توانند با پرسیدن سؤالاتی مانند «چه احساسی هنگام استفاده از این رنگ دارید؟» یا «چگونه می‌توانید این بافت را ایجاد کنید؟» توجه کودکان را به تجربیات حسی خود جلب کنند. با به‌کارگیری این پیشنهادها، معلمان ابتدایی می‌توانند آموزش هنر را به تجربه‌ای غنی‌تر، معنادارتر و تحول‌آفرین‌تر برای دانش‌آموزان تبدیل کنند، که نه تنها مهارت‌های هنری آن‌ها را توسعه می‌دهد، بلکه به پرورش تفکر انتقادی، درک اخلاقی و خودشناسی عمیق‌تر آن‌ها نیز کمک می‌کند.

منابع

بصیری تویسرکانی، مصطفی. (۱۳۸۴). "افلاطون، ارسطو، هنر و تقلید." *کتاب ماه ادبیات آذر* و

دی ۱۳۸۴، شماره ۹۸ و ۹۹ - ۳۵ تا ۴۱

رهنما، آذر، و شریف زاده، محمدرضا. (۱۳۹۴). "بررسی پیوندهای مفهومی هنرهای زیبا و کاربردی

بر اساس نظر افلاطون." *همایش بین‌المللی نوآوری و تحقیق در هنر و علوم انسانی*

زمانی، مهدی. (۱۳۸۸). "نظریه تذکر و رسالت معنوی هنر." *پیام نور در حوزه علوم اسلامی*، ۱(۰)،

۹۱-۱۰۴.

غفاری. (۱۳۹۴). "زیبایی شناسی و هنر در افلاطون." *قبسات*، ۷۸ (۲۰)، ۶۱-۸۴

فهیمی فر، علی اصغر. (۱۳۸۶). "جستارها: تفاوت آراء افلاطون و ارسطو در زیباشناختی و هنر." *زیبا شناخت بهار ۱۳۸۶*، ۱۶، ۱۷۳-۱۹۸.

فهیمی، حبیب الله. (۱۴۰۱). "هنر و زیبایی از دیدگاه افلاطون." *پرتو خرد*، ۲۴ (۱۳)، ۵-۲۸.

نیکمراد، نازنین. (۱۴۰۲). "بررسی رابطه بین زیبایی شناسی و هنر از دیدگاه ارسطو، افلاطون و سقراط." *پژوهش در علوم، مهندسی و فناوری*، ۳۰ (۹)، ۹-۱۸.

ورکشی، حمید رضا. (۱۳۹۵). "هنر ارزشی و غیرارزشی از دیدگاه افلاطون." *مجله علمی*، ۱۳ (۱)، ۱۳۹-۱۶۰.

Collingwood, R. G. (1925). Plato's philosophy of art. *Mind*, 34(134), 154-172.

Demir, A. (2017). The Relationship of Idea and Particulars in Plato. *Entelekyia Logico-Metaphysical Review*, 1(1-2), 37-54.

Dorter, K. (2008). Art and Education in Plato: The Praise Beneath the Criticisms in the Republic. *The International Journal of the Arts in Society: Annual Review* 2 (5): 77-88. doi:10.18848/1833-1866/0000/002005/35427

Gordon, J. (2002). Techne and technical communication: Toward a dialogue. *Technical communication quarterly*, 11(2), 147-164.

Gould, T. (1969). Four Levels of Reality, in Plato, Spinoza, and Blake. *Arion: A Journal of Humanities and the Classics*, 8(1), 20-50.

Hall, R. W. (1990). Art and morality in Plato: A reappraisal. *Journal of Aesthetic Education*, 24(3), 5-13.

- Kotsonis, A. (۲۰۲۳). Plato's legacy to education: addressing two misunderstandings. *Journal of Philosophy of Education*, 57(3), 739-747.
- Kvaran, E. G. (2007). Does Plato criticize art in the Republic? (Master's thesis).
- Lowenfeld, V., & Brittain, W. L. (1987). *Creative and mental growth* (8th ed.). Macmillan.
- Mary, B. (1978). Plato and Aristotle on the Ends of Music. *Laval théologique et philosophique*, 34(3), 261-273.
- Pelaez, J. R. (1997). Plato's theory of ideas revisited. *Neural Networks*, 10(7), 1269-1288.
- Webster, T. B. L. (1952). Plato and Aristotle as critics of Greek art. *Symbolae Osloenses*, 29(1), 8-23.